

خردسالان

# دوست

سال ششم

شماره ۳۰۸ ، شنبه

۱۳۸۷ ماه آبان

۴۰۰ تومان



# خردسالان

# دوست

## به نام خداوند بفرستد مهریان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶ ابر کوچولو



۳ با من بیا ...



۱۸ گل را نخور



۴ صورتی من، از تو



۲۰ قصه‌ی حیوانات



۷ نقاشی



۲۲ بازی



۸ فرشته‌ها



۲۴ کاردستی



۱۰ حلزون



۲۵ فرم اشتراک



۱۱ جدول



۲۷ قصه‌های پنج انگشت



۱۲ شامپوی شگفت انگیز



### پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: الفشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● کرافتیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملأزاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷-۱۲۹۷ و ۶۶۷-۶۸۳۲ شماره: ۶۶۷۱۲۳۱۱



# با من بیا...

دوست من سلام.

من تمساح هستم. دندان‌های تیزی دارم و خیلی خوب شنا می‌کنم. زیر آب پنهان می‌شوم و وقتی حیوانات برای خوردن آب نزدیک می‌آیند، آن‌ها را شکار می‌کنم. دست و پای من خیلی کوتاه است اما دمی بزرگ و قوی دارم که با کمک آن به راحتی شنا می‌کنم.

من از راه بسیار دوری پیش تو آمده‌ام تا همراه هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم و چیزهای تازه یاد بگیریم.

پس با من بیا....





سرور کتبی

# صورتی من، از نو

صبح زود بود. آسمان صورتی بود. آسمان به زمین نگاه کرد و یک گل سرخ دید. آسمان داد زد: «آهای! گل قشنگ! صورتی من از تو، سرخی تو از من.» آسمان سرخ شد و گل صورتی. گل صورتی به دور و بر خود نگاه کرد. چشمش به یک جوجه‌ی نارنجی افتاد. گل داد زد: «آهای! جوجه‌ی قشنگ! صورتی من از تو، نارنجی تو از من.»

گل نارنجی شد و جوجه، صورتی. جیک ... جیک ... جیک ... جوجه‌ی صورتی توی باغچه دوید. یک دفعه صدایی شنید: «اوهو ... اوهو ... اوهو ... کلبه‌ای در آن نزدیکی بود. صدای گریه از توی کلبه می‌آمد. جوجه به داخل کلبه رفت. دختر کوچولویی توی خواب، گریه می‌کرد. دختر کوچولو مریض بود. صورت دختر زرد زرد بود. جوجه آهسته گفت: «دختر قشنگ! صورتی من از تو، زردی تو از من.»

صورت دختر صورتی شد و پره‌های جوجه، زرد. دختر کوچولو توی خواب







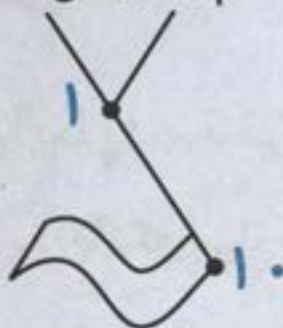
خندید. چوچه‌ی زرد، چیک ... چیک کرد و به طرف حیاط دوید.



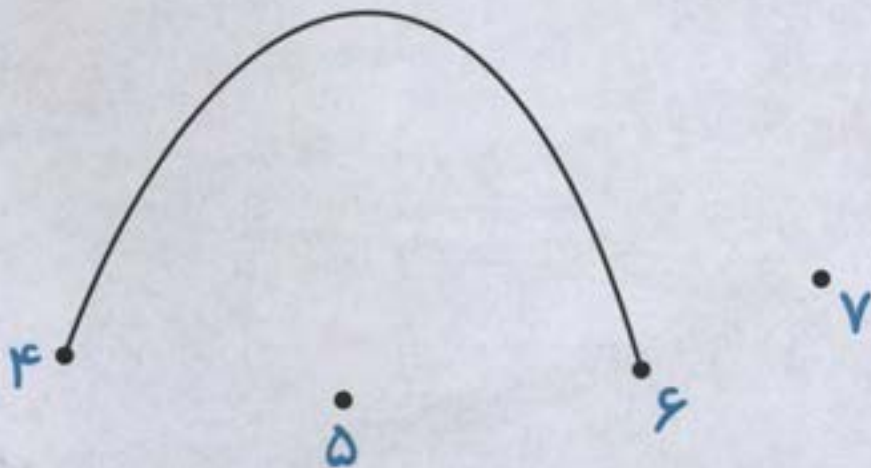




دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



۸ •





# فرشته‌ها

هر وقت پدر بزرگ به خانه‌ی ما می‌آید، پدرم ناخن‌های دست و پای او را با ناخن‌گیر کوتاه می‌کند. دست‌های پدر بزرگم می‌لرزد و او نمی‌تواند ناخن‌گیر را در دست بگیرد. پدرم گاهی او را به حمام می‌برد و موهای سرش را هم کوتاه می‌کند. آن وقت پدر بزرگ سر پدرم را می‌پوسد و او را دعا می‌کند. پدرم می‌گوید که دعای پدر و مادر، همیشه خداوند را خوش‌حال می‌کند و خوش‌حالی خدا یعنی شادی و خوش‌بختی ما.







# حلزون

آی حلزون شاخکی!

کجا میری یواشکی

جلو میری یواش و ریزه، ریزه

پوست تنت چه نرم و خیس و لیزه

خالهای دونه دونه دونه داری

به روی پشت خود یه لونه داری

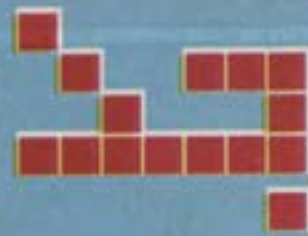
ساکتی و خجالتی و تنها

بمون توی باغچه‌ی خونه‌ی ما

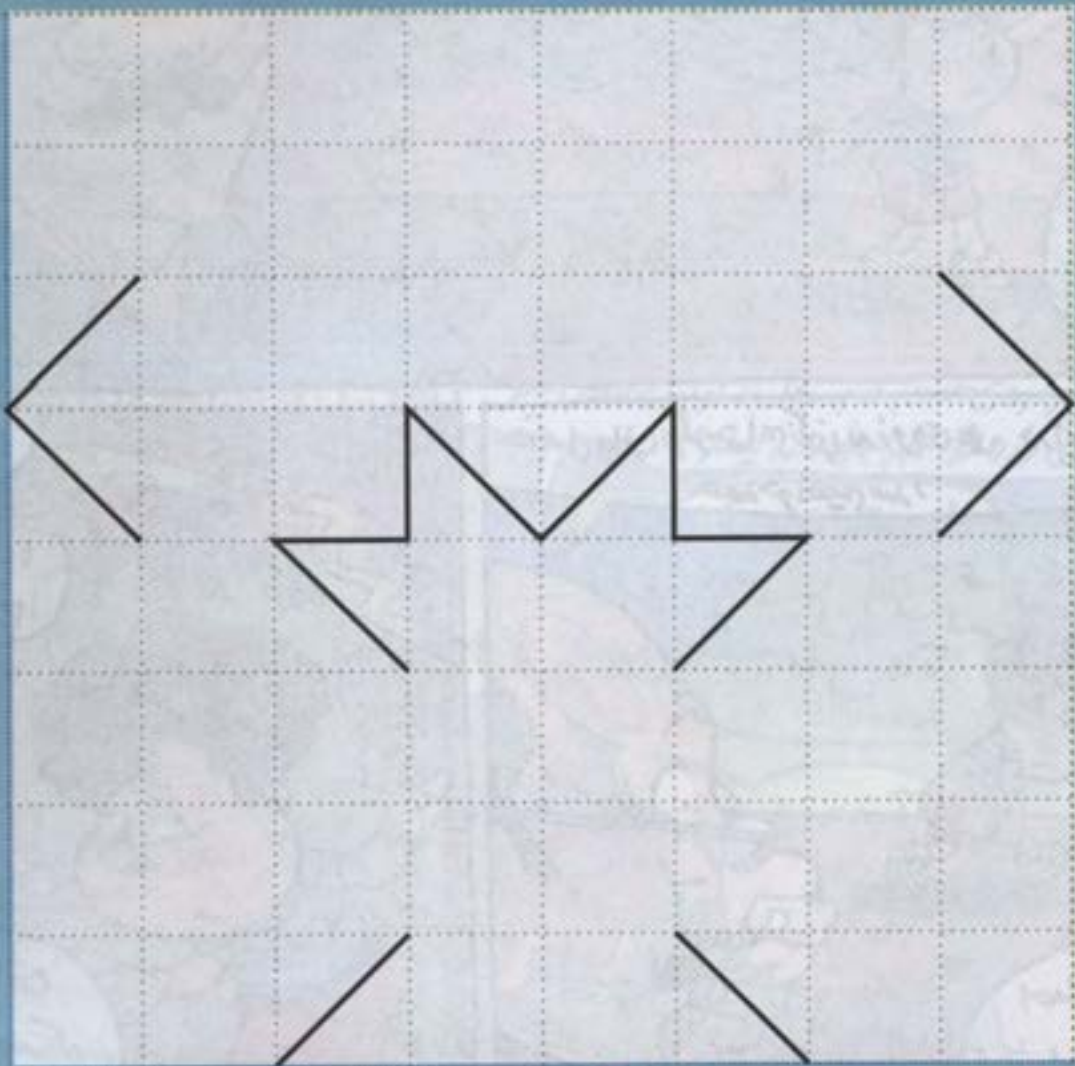
● مهری ماهوتی







جدول را کامل و رنگ کن.







عجب بوی بدی می آید! من که دو ساعت پیش کیسه‌ی زباله رو بیرون بردم پس این بوی چیه؟

قآن قآن قآااا



جیقیل جان اگر حهام نکتی به زودی همه در این خانه خفه خواهیم شد!

اصلاً من می‌رم که شما خفه نشوید!



جیقیل این بوی توئه!

په‌ف‌ف‌ف! من که رفتم!

من همه اش دو هفته است که حهام نرفته ام!





حالا چه اشغال داره که یک کم بوی عرق بدم؟  
آخه من از شامپو بدم می آید. شامپو  
چشمانم رو می سوزونه!

پیف! لااقل خردت  
رو مثل ما پیشی ها  
لیس بزن!

اُه اُه، بوی جیقل  
پژمرده ام کرد!



بیا! این شامپوی جا دویی اصلاً چشم هات  
رو نفی سوزونه...

مجانی؟

جداً؟ شما چقدر مهربانید که همین طور  
مجانی این را به من می دهید!



من همون پیرمردی هستم که به جگک، لوبیای سحر آمیز  
داد! دواي درد تو هم پیش منه پسر!

وای، شما اولین کسی  
هستید که از بوی بد من  
فرار نمی کنید! یک پیرمرد  
مهربان!

آخه سرما  
خوردم و  
بینی ام گرفت!



و ووی، پول یک ماه پول تو جیبی ام رو  
در عوض این شامپو گرفت! خدا کنه موثر باشه

پیف پیف! انظار سرما خوردگی ام داره خوب می شه  
زودتر برم!



چند دقیقه بعد در حمام:

حالا یک کم شامپو  
بزنم ...

پیرمرده گفت  
که می تو نم تن ام  
رو هم با همین  
شامپو بشویم!

وای چقدر  
کف می کنه!

حالا بهتره  
لیف بکشتم!





وای انظار  
زیادی تمیز  
شدم! یاهاام  
کو؟



اول، یاهاام...  
الان حسابی تمیز  
می شوم!



کمک تماااا شم  
> ااره پاک می شه!  
هاااا ماااان!



ادامی این داستان را هفته ی بعد ببینید!



# ابر کوچولو

یک شب، وقتی که ابر کوچولو خواب بود، ابرهای سیاه آمدند، با رعد و برق و سر و صدا، ابر کوچولو از خواب پرید. او تمام شب را گریه کرد. صبح، ابرهای سیاه رفتند. آسمان آبی شد. خورشید تابید و همه جا روشن شد. اما ابر کوچولو بغل مادرش خواب خواب بود.







با معرفی شخصیت‌های داستان به کودکان، از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



اسب



مارمولک



گل












درخت












# گل را نخور!

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

بالای تپه یک  بود. پایین تپه یک  بود. هر روز به  سلام می‌کرد و  را دید که مشغول علف خوردن است.  لبخند می‌زد. یک روز  می‌ترسید که  را بخورد.  را می‌دید که به او نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.  ریشه‌هایش توی خاک بود و نمی‌توانست به  کمک کند.  شاخه‌هایش را تکان داد و داد. اما  آن قدر مشغول خوردن بود که  را ندید.  روی شاخه‌ی  بود و چیزی نمانده بود با تکان‌های  بیفتد پایین.  فریاد زد: «چرا این قدر شاخه‌هایت



را تکان می‌دهی؟!  گفت: «نگاه کن! الان  ،  را می‌خورد.»  سرش  
 را بلند کرد و  را دید.  را هم دید.  گفت: «من نمی‌گذارم  ،  
 را بخورد.»  گفت: «چه طوری؟ تو خیلی کوچک هستی.»  گفت: «حالا تماشا  
 کن!»  به سرعت از  پایین آمد و رفت به طرف  .  با یک جست  
 پرید و دم  را گرفت و از آن بالا رفت و رفت روی سر  و توی گوشش  
 فریاد زد: «مراقب باش  را نخوری!»

 سرش را بلند کرد و به دور و بر نگاه کرد. اما کسی را ندید.  دوباره توی  
 گوش  گفت: «این  زیبا، دوست من و  است. مراقب او باش.»   
 به  نگاه کرد و آرام از کنار او گذشت.  هم از روی  پایین آمد و به   
 لبخندی زد و پیش  برگشت.

 خوش حال بود.  خوش حال بود.  هم خوش حال بود. اما  بی‌چاره  
 هیچ وقت نفهمید چه کسی به او گفت که  را نخورد!

# قصه‌ی لیسوا لانت



اما جوجه گفت: «وای! نه! من می‌ترسم!»



یک روز خانم غاز به جوجه‌اش گفت: «امروز باید شنا کنی!»



مادر گفت: «دنبال من بیا و نترس.»





آن‌ها نزدیک یک تشت پر از آب رفتند.  
مادر گفت: حالا شنا کن!



جوجه حسابی شنا کرد و مادر فقط  
او را تماشا کرد.

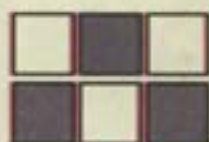
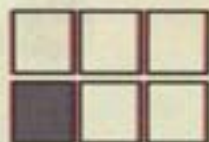
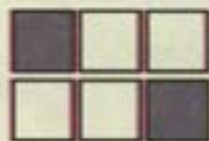


اما جوجه می‌ترسید. مادر با نوکش  
او را انداخت توی آب.

خانه‌های رنگی سمت چپ را بشمار و به همان  
تعداد، شکل‌های هر ردیف را رنگ کن.



# بازی





# اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام  
نام خانوادگی  
تاریخ تولد  
تحصیلات  
نشانی  
کد پستی  
تلفن  
شروع اشتراک از شماره  
تا شماره  
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال  
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال  
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

# کار دستی





خردسالان

# دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر مروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷-۰۲۱-۶۶۱۵۵۵۸

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمبر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان





# قصه‌ها و رقصها

مصطفی رحماندوست



شالاپ و شولوپ، پنج تا ماهی توی آب شنا می کردن  
می خندیدن، می رقصیدن، وای که چه‌ها می کردن  
یکی از اون‌ها گرسنه شد. به دنبال غذا رفت، نمی‌دونیم  
کجا رفت.

شالاپ و شولوپ، چهار تا ماهی توی آب شنا  
می کردن  
می خندیدن، می رقصیدن، وای که چه‌ها می کردن  
یکی از اون‌ها خسته شد، از پا افتاد. با بقیه نرفت و تنها  
افتاد.

شالاپ و شولوپ، سه تا ماهی توی آب شنا می کردن  
می خندیدن، می رقصیدن، وای که چه‌ها می کردن  
یکی از اون‌ها بوته‌ای دید.  
تو شاخ و برگ اون خزید.

شالاپ و شولوپ دو تا ماهی تو آب شنا می کردن  
می خندیدن، می رقصیدن، وای که چه‌ها می کردن  
یکی از اون‌ها گفت که دیگه دیر شده، برمی‌گردم.  
مامان جونم غمگین و دلگیر شده، برمی‌گردم.

شالاپ و شولوپ، یک ماهی ماند بی‌صدا هی  
آواز می‌خواند

شالاپ و شولوپ شنا می‌کرد  
کاش می‌دیدید چه‌ها می‌کرد!

